

# دورنمایی از فرهنگ ایران



نوشته: اسمعیل عجمی: فارغ التحصیل مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

اول از نظر کمی وضع آنها را مشاهده می کنیم می بینیم در مقابل هر دو پسر فقط یک دختر بمدرسه میرود.

در شهرها از هر ۱۰ طفلی که در سنین رفتن بدبستان هستند ۸ نفر بمدرسه میروند در حالیکه در روستاها از هر ۱۰ نفر فقط ۲ نفر بدبستان میروند. یک سری هم بکلاس های دینی بزنیم. در بعضی جاها ساختمانهای مناسب، کلاسهای روشن و گرم و زمینهای بازی و معلمین کافی وجود دارد. اما اصولاً این وضع در بعضی جاهاست. اکثر مدارس شبیه همه چیزهای هستند بجز مدرسه. فقط کافیت بدانیم که از حدود ۸۰۰۰ باب دبستان ۲۰۰۰ باب ساختمان اجاره ای دارند و بهیچ وجه با احتیاجات یک مدرسه جدید متناسب نمیشوند.

زمین بازی و فضای کافی خارج از کلاس را فعلاً نادیده بگیریم قدم بکلاسهای دینی میگذاریم. پنججاه و شست نفر طفل را در اطاق تاریک سردی پهلوی هم «انباشته» می بینیم.

اگر طفلی در در یک ردیف کلاسی کمی تن خود را حرکت دهد این حرکت تمام اطفال آن ردیف را مرتعش میکند و دنبال آن صدای فریاد معلم بگوشمان می رسد. مقدار هوای این اطاق را بتعداد اطفال تقسیم کنید. تعجب میفرمائید که چگونه اطفال معصوم شما جانی در رفق دارند. نگاه می کنیم، فوراً حقوق ماهی ۲۰۰ تومان یا چهار صد تومان او بنظرمان می رسد که کمترین زندگی در سهلترین شرایط با آن ممکن نیست. از جان او چه می خواهیم همینقدر که ۶۰ نفر را در یک اطاق با این شرایط روزی ۵ ساعت یا ۳ ساعت نگاه میدارد کافیت.

مشکل اصلی آنکه: چه کسی مسئول این وضع ناگوار است؟ وزارت فرهنگ را مقصر بدانیم یا مردم را؟

حقیقت اینستکه در ایجاد چنین وضعی تنها وزارت فرهنگ مسئول نیست مردم هم سهمی در این مسئولیت دارند.

ما همه دست روی دست گذاشته ایم و منتظریم که وزارت فرهنگ با معجزه ای یک مرتبه ساختمان مناسب، معلم ورزیده و شایسته و لوازم کافی برای اطفالمان تهیه نماید. برای آنکه فصول و غفلت خود را در این ماجرا سنجیده باشیم کافی است اقلیت های مذهبی کشورمان را مورد توجه قرار دهیم. آیا عشر آن توجه و مراقبتی را که زردشتیان و یهودیان و ارامنه برای تعلیم و تربیت اطفال خود مبذول میکنند ما نیز صرف می کنیم؟

حال از نظر کیفی تعلیمات ابتدائی را مورد سنجش قرار می دهیم. اولین سئوالی که پیش می آید این است که هدف تعلیم و تربیت در دوره ابتدائی چیست؟ در حال حاضر هدف خواندن و نوشتن و حساب کردن است!

در یکی دو سال اخیر موضوع سطح معلومات دانشجویان و دانش آموزان ما در جزء غامض ترین مسائل روز در آمده است. اولیاء دانشگاہ تهران اعلام داشته اند که سطح معلومات فارغ التحصیلان دبیرستان ها سال پائین تر می رود و فارغ التحصیلان دبیرستانها برای فرا گرفتن معلومات دانشگاهی آماده نیستند.

در مقابل شکوه دانشگاہیان مسئولین مدارس متوسطه هم لابد خواهند گفت که تعلیم و تربیت اطفال در دوره دبستان بطور ناقص انجام میگیرد و در نتیجه اطفالی که وارد دبیرستان میشوند برای آموختن مواد درسی دبیرستان آماده نشده اند و چون با اصطلاح پایه آن ها از ابتدا ضعیف بوده است در مدت ۶ سال مدرسه متوسطه آنطور که باید پیشرفت نمی نمایند.

اما در این گیرودار معلمین دبستانها ساکت نخواهند بود و نقائص دبستانها را گذشته از آنچه معلول کمی حقوق معلمین و تراکم دانش آموزان در کلاسها و غیره و غیره میدانند ریشه اصلی آن را در خانواده ها جستجو میکنند و خواهند گفت که اطفال در خانواده ها خوب تربیت نمیشوند و آنطوریکه باید و شاید به پرورش روح و جسم آن ها توجهی نمیشود. وقتی وارد دبستان میشوند مرحله قبلی زندگی آنان یعنی تربیت در خانواده ناقص بوده و حتی در بعضی موارد اطفال ستیزه جو و سرسخت بار آمده اند و در نتیجه کار تعلیم و تربیت در دبستان مشکلتر و خارج از توانائی معلم میگردد.

در صحت و وسع دلائل مزبور وارد نمیشویم و پا را از محیط دبستان و دبیرستان و دانشگاہ بیرون نمی نهم تا ببینیم در جامعه از دستگاہ های فرهنگی چه میگویند و از آنها چه میخواهند. کم و بیش یک مسئله اساسی مطرح میشود.

## آیادستگاههای فرهنگی ایران جوانگوی احتیاجات

### فردی اطفال و احتیاجات جامعه می باشد یا نه؟

بعبارت دیگر فلسفه و هدف تعلیم و تربیت در دبستان - دبیرستان و دانشگاہ چیست و آیا این فلسفه و هدف با نیازمندی های جامعه متحول امروزی ایران متناسب است؟ برای اینکه جواب این مسئله حیاتی را بهتر بیابیم هر یک از مراحل تحصیلی را از لحاظ کمی و کیفی دقیقاً تجزیه و تحلیل می نمائیم.

سال تحصیلی ۳۹ - ۱۳۳۸ را نظاره میکنیم. قریب یک ملیون و سیصد هزار طفل در دبستانهای کشور مشغول تحصیل هستند (تقریباً ۴۰ درصد کل اطفال)

سن ۶-۱۳

صفحه ۸۰



در سال تحصیلی گذشته در حدود ۲۵۰ هزار دانش آموز در دبیرستانهای عادی مشغول تحصیل بودند .

این رقم ۱۲ درصد گروه سنی ۱۸-۱۲ ساله را تشکیل میدهند . در مقابل هر ۴ پسر فقط یک دختر دبیرستان می رود .

در مدارس حرفه ای فقط ۷ هزار دانش آموز مشغول تحصیل بوده اند . اولین مسئله اساسی که مطرح میشود این است که هدف تحصیلات متوسطه چیست و رابطه دبیرستانهای عادی و حرفه ای چگونه است ؟ هدف فعلی دبیرستانها آماده ساختن دانش آموزان برای ادامه تحصیلات دانشگاهی است .

اگر هدف مزبور را بپذیریم این سؤال پیش می آید که آیا همه دانش آموزان از لحاظ استعداد های نظری شایستگی رفتن بدانشگاه را دارند و آیا اصولاً دانشگاههای ایران میتوانند کلیه فارغ التحصیلان مدارس متوسطه را بپذیرند ؟

از نظر سهولت ابتدا قسمت دوم سؤال را پاسخ میدهم . فقط یک سوم فارغ التحصیلان دبیرستانها در هر سال وارد دانشگاههای کشور میشوند .

راستی در هر سال چند هزار دیپلمه داریم ؟ پس بقیه چه میکنند . اگر یک دوره پنج ساله را در نظر بگیریم هر سال بطور متوسط ۱۲

هزار دیپلمه و در ظرف پنج سال جمعاً ۶۰ هزار نفر دیپلم گرفته اند و از اینمده فقط ۲۰ هزار نفر موفق با ادامه تحصیلات دانشگاهی شده اند .

۴۰ هزار نفر دیگر که جمعیت فعال این کشور را باید تشکیل بدهند چه می کنند ؟

جواب این سؤال را کم و بیش همه میدانیم . آنها را هم بحال خود میگذاریم !

ملاحظه مینمائید که ارقام مذکور صحیح بودن هدف تعلیمات متوسطه را مشکوک میسازد .

این خواندن و نوشتن را با چه روشی می آموزند ! در مدارس بجای پرورش فکر و تحریک حس کنجکاوی اطفال حافظه آنها از مطالبی انباشته میشود که درک و فهم آنها بسختی برای طفل میسر است و علاوه بر آنکه هیچ هم آهنگی و رابطه ای بین مطالب آموختنی نیست مواد درسی جوابگوی احتیاجات اطفال در آن سنین نمیباشد .

آیا پرورش قوای جسمی و شخصیت اطفال نباید مورد توجه قرار گیرد ؟ ارزشهای اجتماعی و شناختن خود و محیط خود را گجا باید آموخت ؟ اینها سئوالاتی است که جواب آن برنگارنده مجهول است .

### سه مرض علاج ناپذیر

در زندگی روزمره با امراضی در اجتماع بر میخوریم که جامعه از معالجه آنها درمانده است . تک روی - خودکامگی و خودسری .

ریشه این امراض را باید در خانواده و بعد هم در دبستانها جستجو نمود . آیا در مدارس نباید حس همکاری و همفکری را با اطفال آموخت ؟ و آیا نباید ارزش هارا بجای متوجه ساختن به کارهای انفرادی بفعالیت در گروه و همکاری سوق داد ؟

سیستم امتحانات مدارس ، انباشتن حافظه و تک روی رانه تنها تقویت میکند بلکه برای موفقیت لازم و ضروری میدانند .

در اینجاست که مسئولیت از مردم عادی ساقط میشود و انتظار متوجه اولیاء فرهنگ میگردد . در اینجا دیگر بکمک و همکاری متخصصین با تجربه نیاز مندیم .

از دبستانها بگذریم ببینیم در دبیرستانها چه میگذرد . تقریباً ۷۰ درصد فارغ التحصیلان دبستانها بعد از متوسطه وارد میشوند .

مدارس متوسطه از لحاظ برنامه تحصیلی به دو قسمت تقسیم میشود . دبیرستانهای «عادی» و مدارس حرفه ای . این دو برنامه کاملاً بطور مجزا و مستقل از یکدیگر اجرا میشود .

در مورد قسمت اول سؤال که مربوط با استعداد های نظری دانش آموزان است این موضوع مطرح میشود که در حال حاضر چگونه و با چه ملاکی میتوان میزان استعداد های نظری دانش آموزان را سنجید؟ گفتیم استعداد های نظری و آنرا در مقابل استعداد های یدی یا فنی بکار بردیم. این نکته بسیار قابل تعمق است که نه تنها فرا گرفتن معلومات نظری مستلزم استعداد های فطری است بلکه کار های فنی و حرفه ای هم استعداد و ذوق خاصی لازم دارد. از اینجابه يك اشتباه بزرگی که در سیستم تعلیماتی ما وجود دارد پی میبریم و آن این نظریه است که دبیرستان های حرفه ای مخصوص دانش آموزان کم استعداد و بقول عوام دانش آموزان کم هوش است!

جدائی تعلیمات عادی و تعلیمات حرفه ای این فکر نام صحیح را تقویت مینماید. آیا بهتر نیست که در دوره اول متوسطه کلیه دانش آموزان کم و بیش مقداری تعلیمات حرفه ای فرا گیرند و پس از طی دوره اول آنها یک ذوق و استعداد فطری شان قویتر است به سبک دوم دبیرستان های عادی و دانش آموزانیکه دارای استعداد و ذوق فنی میباشند بمدارس حرفه ای وارد شوند و حرفه ای مفید بحال خود و اجتماع فرا گیرند؟ در بالا نشان دادیم عده دانش آموزان مدارس حرفه ای در مقابل دبیرستان های عادی بسیار کم و جزئی است. نباید تصور کرد که دلیل آن فقط کمی مدارس حرفه ای است.

در اینجا باز هم علت اساسی را باید در ارزش های اجتماعی جستجو نمائیم در کشور ما کار فنی ارزش و اهمیت و انمی خود را ندارد. مردم این سرزمین هنوز درباره کسب علوم علم همان افکار قرون وسطائی را دارند.

اکثریت مردم کار های حرفه ای را مخصوص طبقات پائین و دانش آموزان کم استعداد میدانند. عواقب وخیم این طرز فکر بوسیله کس پوشیده نیست. مادری عصری زندگی میکینم که عصر ترقی تکنیک و فنون است. در فرنی که کشورهای بزرگ دنیا وقتی در مقام مقایسه پایکدیگر بر میآیند برای اثبات پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی خود تعداد مهندسیین و متخصصین و تکنیسین هائی را که در یکسال تربیت میکنند برخ حریفان میکشند. دبیرستانها و مدارس حرفه ای را بحال خود میکذاریم و بسراغ دانشگاه میرویم. در سال تحصیلی گذشته علاوه بر دانشگاه تهران پنج دانشگاه دیگر در تبریز - اصفهان - مشهد - شیراز - و اهواز مشغول کار بوده اند. در دانشگاه تهران جمعا در حدود ۱۳ هزار دانشجو مشغول تحصیل بوده اند از این عده تقریباً دو هزار نفر دختر و بقیه دانشجویان پسر بوده اند.

۴۵۰۰ دانشجوی در پنج دانشگاه شهرستانها تحصیل میکردند و جمعا در حدود ۱۲۵۰۰ دانشجو در دانشگاه های ایران در سال تحصیلی ۳۹-۱۳۳۸ مشغول تحصیل بوده اند.

از نظر کیفیت اولین پدیده ای که بچشم میخورد روش یاد گیری در دانشگاه است که کم و بیش دنباله همان روشی است که دانشجویان در دبستان و دبیرستان ها فرا گرفته اند یعنی انباشتن حافظه از مطالب متنوع و نامتجانس منتهی در دانشگاه این مطالب بزرگتر میباشند. شاهد این مدعی فعالیت های طاقت فرسای دانشجویان در فصل امتحانات است که روزی ۸ ساعت راه میروند و تکرار و حفظ درس میکشند! متأسفانه سیستم امتحانات این روش غلط یاد گیری را تقویت و در مغز دانشجویان راسختر مینماید.

بجای بحث و انتقاد از گفته های استادان و مطالعه و تحقیق و شرکت عملی در بررسی های علمی دانشجویان عموماً گفته های اساتید را که غالباً در سر کلاس یادداشت بر میدارند و حی منزل پنداشته و آخر سال از خود

استادان هم بهتر پس میدهند.

تازه معلوم نیست تقریر استادان در تحریر بچه صورتی در میآید. زیرا اکثر دانشجویان حتی طریقه صحیح یادداشت برداشتن را نمیدانند یکی دیگر از نواقص دانشگاه کافی نبودن کتب علمی بزبان فارسی است. مثلاً در جامعه شناسی شاید بیش از یکی دو کتاب فارسی موجود نباشد از اینجا مسئله فرا گرفتن زبان های خارجی اهمیت خاصی پیدا میکند که باز هم متأسفانه چون دانش آموزان در دوره دبیرستان اصولاً زبان خارجه ای یاد نمیگیرند مشکل دانشگاه زیاد تر میگردد اما این امر نباید مانع از پیشرفت کار تعلیم و تحقیق در دانشگاه باشد. بنظر میرسد که به آموختن زبان خارجه در کلیه رشته های تحصیلی در دانشگاه اهمیت بیشتری باید داده شود. نکته دیگری که شایان توجه است نسبت دانشجویان در رشته های فنی و غیر فنی میباشد. از ۱۷ هزار دانشجویان دانشگاه های ایران ۵۰ درصد در رشته های غیر فنی (ادبیات - فلسفه - تاریخ و جغرافیا - هنر های زیبا - علوم اجتماعی و غیره) مشغول تحصیل میباشند. این نسبت برای کشوری که در آستانه توسعه اقتصادی است بسیار بالا است. مثلاً در استرالیا فقط ۲۵ درصد دانشجویان در رشته های « غیر فنی » تحصیل میکشند.

آنچه در بالا گذشت بیشتر پیرامون فلسفه و هدف تعلیم و تربیت دور میزند. اما دو عامل اساسی دیگر یعنی معلم و کتاب را نباید از نظر دور داشت. اگر سطح معلومات در مدارس ایران یائین آمده است علت اساسی آن را باید کافی نبودن معلمین صلاحیت دار دانست. بطور مثال از ۱۱ هزار نفر دبیرانیکه در دبیرستان های کشور مشغول تدریس میباشند فقط ۴۵۰۰ نفر از آنها تحصیلات دانشگاهی دارند از اینرو مسئله تربیت معلم در آینده اهمیت خاصی بخود میکیرد و شایسته است که در سر لوحه برنامه های فرهنگی قرار گیرد. نه تنها باید با افزایش حقوق معلمین پرداخت بلکه بهتر کردن وسائل تربیت معلم بویژه توسعه و بهبود دانشسرا های مقدماتی و دانشسرای عالی حائز کمال اهمیت است. کتب درسی در پیشرفت فرهنگ نقش مهمی را ایفاء میکند. در حال حاضر برنامه صحیحی برای تهیه و تنظیم کتب درسی موجود نیست. اما از این مهمتر اصولاً کتاب خوانی در ایران چندان رایج نیست عموماً معلومات تحصیل کرده ها محدود به همان کتاب های ناقص و جزوه های سردرگم دوران تحصیلی میباشد تعداد افرادی که پس از موفقیت در کسب « مدارک علمی » کتاب میکخوانند انگشت شمارند.

تا اینجا وضع دستگاه های فرهنگی را در حال حاضر کم و بیش نشان دادیم و فلسفه و هدف فعلی تعلیم و تربیت را تشریح نمودیم اما سخنی از آینده فرهنگ بیان نداشتیم. در این مورد یک سوال مهم پیش میآید: آیا برنامه های آینده باید وضع فعلی را توسعه دهد یا اینکه اصولاً سیستم فرهنگی ایران احتیاج به تغییرات اساسی دارد؟ ●●●

